

### سوم: در کوی عاشقان

**عطار:** داروفروش (پون به نیشابور رسید، یا شیخ فریدالدین عطار ملاقات کرد).

**اسرار:** جمع سیر، رازها (اصرار: پافشاری)

(شیخ عطار، کتاب اسرارنامه را به ملال الدین هدیه داد و به پدرش، بهاء الدین گفت ...)

**مناسک\*:** جمع منسک، اعمال عبادی، آیین‌های دینی

(بهاء ولد مناسک حج را به پایان برد)

**آوازه:** شهرت

**تقوا:** پرهیزکاری، ترس از خدا (آوازه تقوا و فضل و تاثیر بهاء ولد همه با را فراگرفت).

**قونیه:** شهری در جنوب ترکیه که آرامگاه مولوی آنجاست

**شهریار:** پادشاه، فرمانروای شهر (کشور) (به فواش او به قونیه روانه شد و بران شهریار پیوست).

**تاخت و تاز:** هجوم و غارت

**بصیرت:** بینش، دانایی، آگاهی

(بهاء ولد از آنها که دیار روم از تافت و تاز سپاه مغول برکنار بود و پادشاهی دانا و صاحب بصیرت و عالم پرور داشت

بران نوامی هیرت گزید).

**مرید:** پیرو، دوستدار، مقابل مرشد و مراد

**وعظ\*:** اندرز، پند دادن

(ملال الدین ممرد به اصرار مریدان و شاگردان پدر، مجالس درس و وعظ را به عهده گرفت).

**عازم\*:** رهسپار، راهی (عزم: قصد و نیت)

(مدتی در شهر حلب به تفصیل علوم دینی پرداخت و سپس عازم دمشق شد).

**ارشاد:** راهنمایی، نشان دادن راه حق

**طالب:** جوینده، خواهان

**شریعت\*:** شرع، آیین، راه دین، مقابل طریقت

**محضر\*:** محل حضور، مجازاً مجلس درس یا مجلسی که در آن، سخنان قابل استفاده گفته می‌شود.

(همه روزه به درس علوم دینی و ارشاد می‌پرداخت و طالبان علوم شریعت در مفسر او هاضر می‌شدند).

**زهد**\*: پارسایی، پرهیزگاری

**متفق**\*: همسو، هم عقیده، موافق (مردم روزگار بر تقوا و زهد او متفق بودند.)

**معارف**: جمع معرفت، علوم، حکمت‌ها

**مشایخ**: علما، بزرگان، پیران (او برای کسب علوم و معارف از مشایخ فراوانی بهره برد)

**مرشد**\*: آن که مراحل سیر و سلوک را پشت سر گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می‌کند؛ مراد، پیر،

مقابل مُرید و سالک

(او همان پیر و مرشدی بود که سال‌ها در جست‌وجویش بود.)

**ملامت**: سرزنش، نکوهش

**هیاهو**: غوغا، بانگ (هزاهز: آشوب، فتنه‌ای که مردم را به حرکت و جنبش درآورد.)

(مولانا با بی‌توجهی به ملامت و هیاهوی مردم، فود را با سرودن غزل‌های پرسوزوگداز عاشقانه، سرگرم می‌کرد.)

**غضب**: خشم، تندمزاجی، برافروختگی

**ناگزیر**: ناچار، لابد (در پی فزونی گرفتن فشم و غضب مردم، شمس ناگزیر قوتیه را ترک کرد.)

**تکاپو**: جست و جو، آمد و شد (مولانا در طلب شمس به تکاپو افتاد.)

**حریف**: همدم، دوست، یار، همنشین

**صنم**\*: بت، معشوق زیبارو (مجازاً)

(بروید ای حریفان بکشید یار ما را / به من آورید آفر صنم گریزپا را)

**خوش لقا**\*: زیبارو، خوش سیما

(به ترانه‌های شیرین، به بهانه‌های زرین / بکشید سوی فانه مه فوب فوش لقا را)

**وعده**: قول، قرار

**دم**: نفس، مجاز از لحظه و زمان

(اگر او به وعده گوید که دمی دگر بیایم / همه وعده مگر باشد، بغریب او شما را)

**انقلاب**: دگرگونی، تحول

**احوال**: جمع حال، اوضاع (نشست‌ها و ملاقات با او سبب انقلاب احوال مولانا گردید.)

**انکار**: نپذیرفتن، حاشا کردن (هم‌خانواده منکر)

**همدم**: دوست، یار (آزار و انکار مخالفان سبب شد که او نیز در طلب یار همدل و همدم فود عازم دمشق شود.)

افغان: فریاد، زاری

برزن: کوی، محله، کوچه

(مولانا در دمشق، پیوسته به افغان و زاری و بی قراری، شمس را از هر کوی و برزن، بست و یو می کرد.)

ارشاد: راهنمایی، نشان دادن راه درست

مشتاق: آرزومند، راغب، مایل (تربیت و ارشاد مشتاقان حق را از سر گرفت)

همت: خواست، اراده، قصد، کوشش، بلند نظری، جوانمردی، مدد، طلب دعای خیر

حمیت: مردانگی، غیرت

نشر: پراکنده کردن

(مولانا به همت یاران نزدیک خود، شیخ صلاح الدین زرکوب و مسلم الدین قلیبی، به نشر معارف الهی مشغول بود.)

طرز: شیوه، نوع

منطق الطیر: زبان مرغان

(مسلم الدین از مولانا درخواست نمود کتابی به طرز «الهی نامه» سنایی یا «منطق الطیر» عطار به نظم آورد.)

دستار: عمامه، پارچه‌ای که به دور سر پیچند.

مشمتمل: فراگیرنده، شامل شونده

(مولانا بی‌درنگ از دستار خود کاغزی که مشتمل بود بر هبده بیت از آغاز مثنوی بیرون آورد.)

پیشگاه: آستانه، درگاه (شب‌ها مسلم الدین در پیشگاه وی می نشست و او مثنوی می سرود.)

ستوده: ستایش شده، پسندیده (ستوده: درمانده، ناتوان)

سرآمد: ممتاز، برتر و بالاتر، برجسته،

(مولانا پشمانی سفت یزاب داشت و از نظر افلاق و سیرت ستوده اهل فقیقت و سرآمد هم‌روزگاران خود بود.)

طعن: سرزنش کردن، ملامت (طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی‌داد.)

حُسن خُلق: خوش رفتاری (به نرمی و هُسن خُلق آنان را به راه راست می‌آورد.)

فلک: آسمان، سپهر

تماشا: گردش کردن، راه رفتن (امروزه نگاه کردن)

(هر نفس آواز عشق، می‌رسد از چپ و راست / ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که است ۱۵)

مَلک\*: فرشته (ما به فلک بوره ایم یار مَلک بوره ایم / باز همان‌جا رویم، جمله که آن شهر ماست.)

**بالین:** بالش، بستر

**خراب:** آشفته، از کار افتاده

**شَبْگَرْد\*:** شبرو (رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن / ترک من فراب شَبْگَرْد مبتلا کن ...)

**دوش:** دیشب (دی: دیروز)

**پیرو:** مرشد، مراد، دانا

**اشارت:** اشاره، ایما (در فوَاب دوش پیری در کوی عشق دیدم / با دست اشارت کردم کرد که عزم سوی ما کن ...)

**تَشْیِیع\*:** همراهی و مشایعت کردن جنازه تا گورستان (تَشْیِیع: نام مذهب)

(اهل قونیه از فُرد و بزرگ در تَشْیِیع پیکر مولانا و خاک سپاری حاضر شدند)

**مگَری:** گریه نکن (فعل نهی)

**دیو:** موجودی خیالی شبیه انسان؛ اما بسیار تنومند، زشت و دارای شاخ و دم

(برای من مگَری و مگو در دریغ / به دام دیو در درافتی دریغ آن باشد)

**رُستَن:** رشد کردن (رُستَن: رها شدن)

(گرام دانه فرو رفت در زمین که نرُست / پرا به دانه انسانیت این گمان باشد.)

**خوش الحان:** خوش آواز

**گلشن:** باغ، گلزار

**رضوان\*:** بهشت، نام فرشته‌ای که نگهبان بهشت است. (روضه: باغ، گلزار)

(پنین قفس نه سزای پو من فوش الحانی است / روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم)

**لین:** نرم

**خادم:** خدمتکار

**قَدَس الله رَوْحَهُ العَزِيز\*:** خداوند، روح عزیز او را پاک گرداناد.

(فواجه عبدالکریم، فادم فاص شیخ ما، ابوسعیر - قرَس الله رَوْحَهُ العَزِيز - بود.)